نقد رویاهای رسولانه

دکتر سروش

**جمع‌آوری گروه تحقیقاتی رد شبهات ملحدین از سخنان**

**مصطفی حسینی طباطبایی**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | نقد رویاهای رسولانه دکتر سروش |
| **تألیف:**  | جمع‌آوری گروه تحقیقاتی رد شبهات ملحدین از سخنان مصطفی حسینی طباطبایی |
| **موضوع:** | عقاید (کلام) - پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | آبان (عقرب) 1396 ه‍ .ش - صفر 1439 ه‍ .ق |
| **منبع:**  | کتابخانه قلم www.qalamlib.com |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ قلم دانلود شده است.****www.qalamlib.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@qalamlib.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.qalamlib.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |
| **محتوای این کتاب لزوما بیان****گر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.** |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc469080683)

[پیشگفتار 1](#_Toc469080684)

[مقدمه 1](#_Toc469080685)

[خواب چیست و چه ارتباطی با وحی دارد؟ 3](#_Toc469080686)

[فرق بین یک رائی (بیننده خواب) با یک نبی در چیست؟ 6](#_Toc469080687)

[آیا محمد**ج** مخاطب قرآن بود؟ 8](#_Toc469080688)

[وحی چگونه بود؟ 12](#_Toc469080689)

[رد اعتراض سروش بر قرآن کریم 14](#_Toc469080690)

[پاسخ استاد مصطفی طباطبایی به سؤالاتی راجع به نظریۀ سروش 19](#_Toc469080691)

[آدرس‌های الکترونیکی گروه تحقیقاتی رد شبهات ملحدین 36](#_Toc469080692)

پیشگفتار

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على سيدنا محمد وعلى آله وأصحابه أجمعين، أما بعد:

چندی پیش مناظره‌ای بین آقایان مهندس عبدالعلی بازرگان و دکتر عبدالکریم سروش، در شبکه بی‌بی‌سی فارسی پیرامون وحی انجام شد که آقای سروش بر این اندیشه بودند که وحی بر پیامبر ج نازل نشده؛ بلکه این قرآن حاصل رؤیاهای رسولان بوده است. در این میان بزرگانِ اسلام شناس و متعهدی در نقد این نظریۀ آقای سروش، مقالاتی نوشتند و یا در محافل علمی به بررسی آن پرداختند. یکی از نقد‌هایی که بر نظریه‌ی اخیر دکتر سروش وارد شده است، مطالب استاد مصطفی طباطبایی است که در قالب سخنرانی در حدود 80 دقیقه، به بررسی این موضوع پرداخته و اشکالات اساسی‌ای بر این نظریۀ آقای سروش وارد کردند که گروه تحقیقی رد شبهات ملحدین، این سخنرانی استاد طباطبایی را با توجه به اهمیت موضوع از حالت گفتاری به نوشتاری (مکتوب) برگردانده است تا برای مخاطبان عزیز دسترسی به پاسخ استاد طباطبایی سهل و آسان باشد.

از آنجا که در اصل سخنرانی استاد طباطبایی، مواردی غیر از نقد نظریۀ دکتر سروش نیز لحاظ شده بود، لذا بر آن شدیم که فقط آن قسمت‌هایی که ارتباط مستقیم با موضوع اصلی دارد را مکتوب کنیم – البته با اندکی دخل و تصرف – و از نوشتن مواردی (مانند: مقدمه، اشعار و شاهد مثال‌های روایی اضافی و...) که ضرورتی در آن احساس نمی‌شد اجتناب کردیم، و کلیات و اهم فرموده‌های آقای طباطبایی را باز نویسی کردیم.

ناگفته نماند که بر این نوشته، بر حسب مورد و البته نیاز در تبیین، تعلیقات و منابعی در پاورقی و حاشیه بر اصل متن، توسط گروه تحقیقی رد شبهات ملحدین ذکر گردیده است که با حرف «م» مخفف «محقق» نشان داده شده است.

در آخر، با تشکر و قدردانی از استاد فاضل، آقای طباطبایی، و دعای خیر برای ایشان.

گروه تحقیقاتی رد شبهات ملحدین

مقدمه

موضوع این بحث، نقد رؤیاهای رسولانۀ دکتر سروش است که سر و صدای زیادی پر کرده است. ولی آیا این نظریه سابقۀ تاریخی داشته است و یا یک نظریۀ جدید است؟!

خالی از لطف نیست که بدانیم که این نظر مشرکان مکّه بود:

﴿بَلۡ قَالُوٓاْ أَضۡغَٰثُ أَحۡلَٰمِۢ بَلِ ٱفۡتَرَىٰهُ بَلۡ هُوَ شَاعِرٞ فَلۡيَأۡتِنَا بِ‍َٔايَةٖ كَمَآ أُرۡسِلَ ٱلۡأَوَّلُونَ٥﴾ [الأنبياء: 5].

«بلکه (آنها) گفتند: (آنچه او آورده) خوابهای آشفته است، بلکه آن را به دروغ (به خدا) افترا بسته است، (نه) بلکه اوشاعر است، پس (اگر راست می‌گوید) برای ما معجزه‌ای بیاورد، چنانکه پیامبران پیشین (با معجزات) فرستاده شدند».

ولی خود قرآن جواب این شبهۀ مشرکین مکه را می‌دهد:

﴿لَقَدۡ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ كِتَٰبٗا فِيهِ ذِكۡرُكُمۡۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ١٠﴾ [الأنبياء:10].

«به راستی به سوی شما کتابی نازل کردیم که آوازه (و عزت) شما در آن است، آیا خرد نمی‌ورزید».

این جواب خواب‌های آشفته است و خواب‌های آشفته هیچ هدایتی نمی‌تواند کند، بلکه این کتابی است که از جانب بالا (خدا) نازل شده است. به لحن آن دقت کنید! به بیان آن دقت کنید! به هدف آن دقت کنید! که مردم را به تعقّل دعوت می‌کند.

البته ما قصد توهین به دکتر سروش و متهم کردن ایشان به شرک را نداریم، بلکه فقط توضیح می‌دهیم که این شبهۀ ایشان دارای سابقۀ تاریخی است.

داستان از آنجا شروع می‌شود که دکتر سروش یک سلسله مقالاتی به اسم رؤیاهای رسولان دارند، چکیدۀ مجموع این پنج مقاله این است که پیامبر اکرم ج مورد خطاب خدا نبوده است، بلکه اموری را در خواب رؤیت می‌کرده است و بعد وقتی که بیدار می‌شدند این خواب‌ها را تعبیر می‌کردند، مثلاً قیامت اینگونه خواهد بود و کذا و کذا... در واقع رسالت ایشان رسالت رؤیاگونه بوده است تکلمی از جانب خدا به او نشده است و کلامی به او گفته نشده است.

اولین سؤالی که مطرح شده است، این است که تفاوت رؤیا با وحی در چیست؟ چون دکتر سروش رؤیا را همان وحی می‌دانند!

در رؤیا انسان ارتباطش با خارج علی الظاهر قطع شده است، نه چشمش چیزی می‌بیند و نه گوشش چیزی می‌شنود، و توجه به درون و باطن است امّا وحی اینگونه نیست.

در قرآن در سوره طه [آیه 114] آمده است:

﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾.

«به (تلاوت) قرآن شتاب مکن؛ پیش از آن که وحی آن برتو تمام شود».

در این آیه معلوم می‌شود که پیامبر ج به مانند خواب، از دنیای بیرون غافل نیست.

یعنی در حال خواندن قرآن برای مردم است و به او وحی می‌شود که شتاب مکن و حتی می‌تواند خود را کنترل کند و خواندن قرآن را ادامه ندهد. ولی در خواب یک نوع بی‌اختیاری در ما وجود دارد و ما توان کنترل کارهای خود را نداریم.

خواب چیست و چه ارتباطی با وحی دارد؟

باید بررسی کنیم که خواب چیست و چه ارتباطی می‌تواند با وحی داشته باشد؟

ما یک سلسله احساساتی از حوادثی که برای ما پیش می‌آید پیدا می‌کنیم؛ احساس غم، احساس شادی، احساس خشم، احساس خشنودی و احساس لذت... . این احاساسات گوناگون که در ما ایجاد می‌شود، به عنوان مثال: «ترس»، شما فرض کنید در دست من یک قوری بلورین است، ولی یک دفعه از دست من لیز خورده و می‌افتد و می‌شکند و در این هنگام با یکّه خوردن، احساس ترس در ما ایجاد می‌شود. این ترس در ضمیر ناخودآگاه ما پنهان می‌شود و در عالم خواب مجال ظهور پیدا خواهد کرد؛ همه می‌دانیم که خواب عالم احساس و تخیل است.

این ترس، قوۀ خیال من را تحریک می‌کند که یک صورت مناسب برای این ترس بسازد و این ترس در آن صورت مناسب تجلی کند.

به عنوان مثال تخیل به ما می‌گوید: دزدی در خانه است و یا فردی مورد حملۀ یک شیر قرار گرفته است. در واقع خوابگذار کسی است که این حملۀ شیر را به چند روز گذشته ربط می‌دهد؛ یعنی یک ترس پنهان در تو وجود دارد و قوۀ خیال، تو را تحریک کرده است و ترس به این صورت تجلّی کرده است.

بنابراین، خواب‌ها احساسات به علاوه قوّه تخیل هستند (به جز خواب‌های صادقانه)، قوّه تخیل احساس را تحت تأثیر می‌گذارد و صورت‌های جدیدی می‌سازد و از بین می‌برد؛ ولی در مورد وحی ابداً این مسئله مطرح نبوده است.

درست است که پیامبر ج در هنگام دریافت وحی حالتی غیر عادی پیدا می‌کرد، ولی در هنگام گفتن حدیث در حالتی عادی آن را روایت می‌کردند.

به عنوان مثال:

حدیث:

«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ [ومسلمة]»[[1]](#footnote-1).

نه آهنگین است و نه پیامبر ج در حالت نیمه بی‌هوشی قرار می‌گرفت. ولی وحی آهنگین است، مثلاً:

﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ١ عَلَّمَ ٱلۡقُرۡءَانَ٢ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ٣ عَلَّمَهُ ٱلۡبَيَانَ٤﴾ [الرحمن: 1-4].

علاوه بر آهنگین بودن وحی، پیامبر ج به حالت از خود بی‌خودی دست پیدا می‌کرد، یعنی مجال تفکّرکردن نداشت تا به مانند حدیث تفکّر کند و بعد بگوید.

حالت وحی را حتی مخالفین اسلام هم نتوانسته‌اند انکار کنند، غالب خاورشناسان مخالف اسلام به مانند: گلدزیهر و یا لامنس و... می‌گفتند که پیامبر غش می‌کرد و به پیامبر ج تهمت هیستری می‌زدند، ولی این تهمت آن‌ها یک معضل مهم داشت که قادر به حل آن نبوده‌اند. یک آدم هیستریک معمولاً دچار کف آلود شدن دهان می‌شود، جیغ می‌زند، هذیان‌‌گویی می‌کند [و] اگر از قبل مطالبی را در ذهن آماده کرده باشد، در اثر فشار عصبی این مطالب پراکنده می‌شوند و مطمئناً فردی هیستریک بعد از شوک عصبی هیچگاه چنین جملاتی به زبان نمی‌آورد؛

﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ١ عَلَّمَ ٱلۡقُرۡءَانَ٢ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ٣ عَلَّمَهُ ٱلۡبَيَانَ٤﴾ [الرحمن: 1-4].

این نظم و این ترتیب و حکمت قوانین و این عمق آیات قرآن، آیا چنین چیزی از یک فرد مریضِ روانی بر می‌آید؟ این مطالب نشان دهندۀ یک فرد فوقِ سالم است؛ نه یک آدم مریض. همچنین اگر آنگونه که خاورشناسان می‌گویند پیامبر ج بیمار بود! پس چطور پیامبر ج در عرض 23 سال یک امّت را از صفر به نقطۀ اعلی رساند؟ و قبل از مرگ یک جامعه را رهبری کرده بود، یک جامعه دارای حکومت که بعد از او فاتح چند امپراطور شد[[2]](#footnote-2).

این فرد در میان مردم قاضی، و امام جمعه و جماعت بود. آیا یک فرد بیمار از عهده این موارد برمی‌آید؟

ژاندارک یک دختر فرانسوی بود، این دختر بیمارگونه بود و دچار توهم می‌شد، مثلاً می‌گفت: «اشباح به من گفته‌اند ما بر انگلیس پیروز می‌شویم». و مردمان زیادی را با خود همراه ساخت، ولی در جنگ شکست خورد و نیروهای انگلیسی او را در میان مردم فرانسه به آتش کشیدند.

این فردِ بیمار اصلاً نتوانست در جنگ موفّق شود، چه برسد به رهبری یک جامعه و ساخت یک تمدن جدید.

لنین وقتی که حزب کمونیست را تشکیل داد، یک جماعت عظیم معروف به پوپولیست‌ها در پشت سر او بودند و وقتی که برادرش را کشتند او بر روی باقی مانده‌های پوپولیستی، کمونیسیم را بنا کرد.

ولی پیامبر ج از صفر شروع و یک به یک از افراد مختلف را شروع به دعوت کرد.

حال دکتر سروش – هداه الله – ادعا می‌کند پیامبر ج بر اساس رؤیا، قرآن را بیان می‌کرده است، ولی آیا یک رؤیا می‌تواند چنین تغییری در جامعه ایجاد کند؟

مردم سؤال‌های مختلفی از او می‌کردند[[3]](#footnote-3)، در مورد ماه‌های حرام[[4]](#footnote-4) در مورد انفاق[[5]](#footnote-5) در مورد عادات ماهیانه[[6]](#footnote-6) و... ولی آیا در هر دفعه پیامبر ج می‌خوابید و بعد از بیدار شدن جواب آنان را در قالب آیات قرآنی می‌داد؟!

به غیر از این اگر منشاء نبوّت وحی باشد، پس خاتمیّت چه معنی دارد؟

فرق بین یک رائی (بیننده خواب) با یک نبی در چیست؟

پیامبر ج هم به مانند همۀ مردم خواب می‌دید!

در صفحه اول صحیح بخاری باب (آغاز وحی) از عایشه ام‌المؤمنین ل نقل است که:

«مقدمات وحی پیامبر ج رؤیایی صادقانه بودن و هر شب که پیامبر ج می‌خوابید حوادثی که فردا اتفاق خواهد افتاد را می‌دید و می‌گفت، ولی این رؤیای صادقانه قطع شد»[[7]](#footnote-7).

دکتر سروش می‌گوید: «اعتکاف پیامبر در غار، خود زمینه‌ای در این احوال روحی بود؛ یعنی پیامبر ج به مانند یک مرتاض که ریاضت می‌کند ریاضت‌کش بوده است و به داخل غار رفته است».

ولی دکتر سروش از این نکته غافل است که ریاضت در غار و یا هر جای دیگر، باعث کسب اطلاعات نمی‌شود. اگر کسی جغرافیا نداند، 50 سال هم در یک غار مشغول ریاضت باشد، جغرافی‌دان نمی‌شود. البته ممکن است بر اثر فشار ریاضتی در فرد، صلابت، عزم و اراده ایجاد شود، ولی باعث ایجاد معلومات نخواهد شد.

پیامبر اسلام ج به مردم معلومات داده است. مثلاً داستان‌های انبیاء را تعریف کرده است، در مورد آینده مطالبی را نقل کرده است، ولی با غار رفتن به معلومات کسی چیزی اضافه نمی‌شود؛ حداکثر باعث افزایش ارادۀ انسان می‌شود.

پیامبر ج صراحتاً اعلام می‌کرد که این معلومات را از کسی نگرفته است و علناً دشمنانش را تحریک می‌کرد تا بگویند این معلومات را ما به تو یاد داده‌ایم ولی کسی نتوانست چنین ادعایی کند.

﴿تِلۡكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلۡغَيۡبِ نُوحِيهَآ إِلَيۡكَۖ مَا كُنتَ تَعۡلَمُهَآ أَنتَ وَلَا قَوۡمُكَ مِن قَبۡلِ هَٰذَاۖ فَٱصۡبِرۡۖ إِنَّ ٱلۡعَٰقِبَةَ لِلۡمُتَّقِينَ٤٩﴾ [هود: 49].

«اینها از خبرهای غیب است که آن را به تو (ای پیامبر) وحی می‌کنیم، نه تو، و نه قومت پیش از این آن را نمی‌دانستید، پس صبر کن، بی‌گمان عاقبت از آن پرهیز گاران است».

با توجه به اینکه این آیه در مکّه نازل شده است و مکّه منطقۀ کوچکی بود، ولی هیچگاه یکی از افراد مکّه ادعا نکرده است که به پیامبر ج این موارد را یاد داده است و یا شاهد یادگیری مطالب توسط او بوده است.

حتی یکی از نزدیک‌ترین و سرسخت‌ترین دشمنانش که از کودکی با او آشنا بود، یعنی عمویش ابو لهب نیز، هیچگاه ادعا نکرده که مطالب قرآن را قبلاً به او یاد داده است و یا از جایی یاد گرفته است.

بنابراین اساساً مسئله رؤیاها با وحی به طور طبیعی متفاوت است. پیامبر ج وقتی وحی بر او نازل می‌شد، نیمه بی‌هوش می‌شد و نه اینکه با تفکر چیزهایی را از خود بسازد. و وقتی که هوشیار بود حدیث می‌گفت، ولی شکل حدیث با قرآن بسیار متفاوت است.

آیا محمد ج مخاطب قرآن بود؟

سروش می‌گوید: «محمد مخاطب نبوده است، بلکه به مانند یک رؤیا شاهد سلسله اموری بوده است و بعد از بیرون آمدن از شهود خود، آن‌ها را بیان می‌کرده است».

و سروش مدعی می‌شود که «قُل» در قرآن نیز مدعی بر مخاطب بودن پیامبر ج نیست؛ چرا که انسان به خود نیز می‌گوید «بگو»

بهتر است جواب او را با آیات قرآن بدهیم:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ لَا يَحۡزُنكَ ٱلَّذِينَ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡكُفۡرِ﴾ [المائدة:41].

«ای پیامبر! کسانی که در (راه) کفر شتاب می‌کنند، تو را اندوهگین نسازند».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ﴾ [المائدة: 67].

«ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت برتو نازل شده است، (به مردم) برسان».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ٦٤﴾ [الأنفال:64].

«ای پیامبر! خداوند تو را و کسانی از مؤمنان را که از تو پیروی کرده‌اند؛ (از شر دشمنان) کفایت می‌کند».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَرِّضِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ عَلَى ٱلۡقِتَالِۚ﴾ [الأنفال: 65].

«ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ تشویق کن».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّمَن فِيٓ أَيۡدِيكُم﴾ [الأنفال: 70].

«ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند بگو...».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَٰهِدِ ٱلۡكُفَّارَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱغۡلُظۡ عَلَيۡهِمۡ﴾ [التوبة: 73].

«ای پیامبر! با کافران ومنافقان جهاد کن, وبرآنان سخت بگیر».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ ٱتَّقِ﴾ [الأحزاب: 1].

«ای پیامبر ! از خدا بترس».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ﴾ [الأحزاب: 28].

«ای پیامبر ! به همسرانت بگو...».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا٤٥﴾ [الأحزاب:45].

«ای پیامبر! ما تو را گواه، و بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده فرستادیم».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَحۡلَلۡنَا لَكَ أَزۡوَٰجَكَ ٱلَّٰتِيٓ ءَاتَيۡتَ أُجُورَهُنَّ﴾ [الأحزاب: 50].

«ای پیامبر! ما همسرانت را که مهرشان را پرداخته‌ای برای تو حلال کردیم».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَآءِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾[الأحزاب:59].

«ای پیامبر ! به همسرانت و دخترانت و زنان مؤمنان بگو...».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ يُبَايِعۡنَكَ﴾ [الممتحنة: 12].

«ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آمدند تا با تو بیعت کنند».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا طَلَّقۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحۡصُواْ ٱلۡعِدَّةَۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ رَبَّكُمۡ﴾ [الطلاق: 1].

«ای پیامبر! هرگاه خواستید زنان را طلاق دهید، پس آنها را در زمان (آغاز) عدّه طلاق دهید، و حساب عدّه را نگه دارید، و از الله که پروردگار شماست بترسید».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَ﴾ [التحريم: 1].

«ای پیامبر! چرا چیزی را که الله بر تو حلال کرده است (بر خود) حرام می‌کنی».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَٰهِدِ ٱلۡكُفَّارَ﴾ [التحريم: 9].

«ای پیامبر! با کفار جهاد کن...».

اگر این موارد[[8]](#footnote-8) مخاطب، خطاب کردن نباشد و کسی که اینطور با او صحبت می‌کنند مخاطب قلمداد نشود، پس مخاطب چه کسی است؟

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُدَّثِّرُ١﴾ [المدثر: 1].

«ای جامه بر سر کشیده».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُزَّمِّلُ١﴾ [المزمل: 1].

«ای جامه برخود پیچیده».

[آیا] کسی که این را می‌شنود مخاطب نبوده است؟

دکتر سروش به این استدلال می‌کند که موسی ÷ در بیابان آتشی دید، پس انبیاء اهل رؤیت هستند نه اهل کلام!!

این استدلال نصفه نیمه از یک شخص اسلام دان و عربی دان بعید است!

این رؤیت خود مقدمۀ کلام بود، وقتی که موسی ÷ آتش را دید و به آن درخت آتشین نزدیک شد.

﴿وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا﴾ [النساء: 164]،

«و خداوند (بدون واسطه) با موسی سخن گفت».

﴿إِنِّيٓ أَنَا۠ رَبُّكَ فَٱخۡلَعۡ نَعۡلَيۡكَ إِنَّكَ بِٱلۡوَادِ ٱلۡمُقَدَّسِ طُوٗى١٢﴾ [طه:12].

«همانا من پروردگار تو هستم، پس کفشهایت را بیرون کن، که تو در وادی مقدس طوی هستی».

﴿وَأَنَا ٱخۡتَرۡتُكَ فَٱسۡتَمِعۡ لِمَا يُوحَىٰٓ١٣﴾ [طه: 13].

«و من تو را (به پیامبری) برگزیدم، پس به آنچه (بر تو) وحی می‌شود، گوش فرا ده».

دکتر سروش می‌گوید: «مگر قرآن نگفته است:

﴿وَلَقَدۡ رَءَاهُ نَزۡلَةً أُخۡرَىٰ١٣﴾ [النجم: 13]

«و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است».

پس پیامبر ج اهل رؤیت بوده است نه کلام!».

بله قرآن در دو جا گفته است که پیامبر ج رؤیت کرده است و آن مربوط به معراج است و بقیه مربوط به کلام است.

﴿وَإِنۡ أَحَدٞ مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٱسۡتَجَارَكَ فَأَجِرۡهُ حَتَّىٰ يَسۡمَعَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ أَبۡلِغۡهُ مَأۡمَنَهُۥۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَوۡمٞ لَّا يَعۡلَمُونَ٦﴾ [التوبة: 6].

«و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پس او را پناه بده تا سخن خدا را بشنود، سپس او را به محل امنش برسان؛ این بدان سبب است که آنها گروهی‌اند که نمی‌دانند».

در این آیه از قرآن به عنوان ﴿كَلَٰمَ ٱللَّهِ﴾ یاد شده است، پس قرآن کلام است نه مشاهداتی که در رؤیا دیده شود.

وحی چگونه بود؟

دکتر سروش می‌گوید: «اگر بر محمد وحی می‌شد، مکانیسم وحی چگونه است؟».

این حرف از فردی که صاحب علم و فلسفه‌دان است بعید است!

برای شناخت وحی نیازی به تعریف متکلمین و عرفا نداریم، بلکه خود پیامبر ج در روز فتح مکّه وحی را توضیح داده‌اند.

در روز فتح مکه یکی از اصحاب پرسیدند: چگونه وحی بر تو نازل می‌شود؟!

آیا پیامبر ج در جواب او گفت من می‌خوابم و رؤیا می‌بینم؟ نه، پیامبر ج در جواب گفت: «گاهی از اوقات سر من به مانند طنین زنگ صدا می‌دهد و در داخل آن صدا، کسی می‌گوید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا٤٥﴾ [الأحزاب:45].

و گاهی اوقات فرشتۀ وحی در شکل بشر نازل می‌شود و با من صحبت می‌کند و آنچه را که می‌گوید می‌شنوم»[[9]](#footnote-9).

این حالات اصلاً رؤیا نیست و به رؤیا هم شبیه نیست. و اگر بیماری باشد همانطور که قبلاً توضیح دادیم، کسی که 23 سال بیماری داشته باشد، [آیا] می‌تواند یک تمدن جدید را پایه‌گذاری کند؟! می‌تواند این مطالب آهنگین و کلمات حکیمانه و قوانین حقوقی و قوانین اخلاقی قرآن را تنظیم کند؟! شما یک مثال در طول تاریخ ذکر کنید که فردی با وجود بیماری روانی، توانسته است اینگونه موفق باشد تا ما هم شما را باور کنیم!

رد اعتراض سروش بر قرآن کریم

دکتر سروش می‌گوید: «بعضی از مطالبی که در قرآن موجود است جز با عالم خیال سازگار نیست:

﴿وَإِذَا ٱلۡبِحَارُ سُجِّرَتۡ﴾ [التكوير: 6]

«وقتی که دریاها پر از آتش شوند».

مگر دریا پر از آتش می‌شود؟ حتماً محمد رؤیا دیده است.[[10]](#footnote-10)

این از دکتر سروش، ولی بهتر است به منابع غربی رجوع کنیم، مثلاً جرج گاموف یک کتاب نوشته است به اسم «پیدایش و مرگ خورشید» خود غربی‌ها گفته‌اند که اگر در زمین زلزله‌هایی شدید رخ بدهد، در کف دریاها شکاف ایجاد خواهد شد و به محض شکاف برداشتن کف دریاها مواد مذابِ آتشین درون زمین به دریا‌ها وارد خواهند شد و دریاها آتشین می‌شود.

این از تحقیقات علمی و عقلانی خود غربی‌هاست. این مطالب قرآن با علم هیچ منافاتی ندارد، ولی چون تا اکنون روی نداده است دلیل بر انکار آن نیست.

دکتر سروش می‌گوید: «با تناقضات قرآن چه می‌کنید؟»[[11]](#footnote-11).

داستان این است که قرآن در پاره‌ای از مسائل در هر جا یکی از ابعاد را روایت کرده است و این تناقض نیست، چون با هم جمع می‌شوند. در قرآن در آیاتی که به صورت پراکنده از موضوع نقل شده است تناقضی مشاهده نمی‌شود، چون قابلیت جمع شدن با هم را دارند. مثلاً در یک آیه نقل شده است؛

﴿فَيَوۡمَئِذٖ لَّا يُسۡ‍َٔلُ عَن ذَنۢبِهِۦٓ إِنسٞ وَلَا جَآنّٞ٣٩﴾ [الرحمن: 39].

«پس در آن روز (قیامت) هیچ جن و انسی از گناهش پرسیده نشود (چون با علامات چهره شان شناخته می‌شوند)».

[در واقع] خدا از آنان می‌پرسد که چرا راه خطا را پیمودید در حالی که ما برای شما رسولانی فرستادیم تا به شما هشدار دهند و خداوند از آنان نمی‌پرسد که چه گناهی را در چه زمانی مرتکب شده‌اید!

ولی در آیه دیگر نقل شده است؛

﴿وَقِفُوهُمۡۖ إِنَّهُم مَّسۡ‍ُٔولُونَ٢٤﴾ [الصافات: 24].

«و آنها را نگاهدارید که يقينا باز خواست خواهند شد».

در آیۀ اول خداوند احتیاجی به پرسیدن سؤال از گناه کسی ندارد، چون خود بهتر از هر کسی بر آن آگاه است. و در آیۀ دوّم سؤال مآخذه‌ای می‌کند که نمی‌گوید چه گناهی کردید؛ بلکه می‌گوید چرا این کار را کردید؟!

﴿أَلَمۡ يَأۡتِكُمۡ رُسُلٞ مِّنكُمۡ يَتۡلُونَ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِ رَبِّكُمۡ وَيُنذِرُونَكُمۡ لِقَآءَ يَوۡمِكُمۡ هَٰذَاۚ﴾ [الزمر: 71].

«آیا پیامبرانی از میان خودتان به سوی شما نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند، و شما را از دیدار امروزتان هشدار دهند؟!».

پاسخ استاد مصطفی طباطبایی به سؤالاتی راجع به نظریۀ سروش

در این بخش استاد مصطفی طباطبایی به سؤالاتی در مورد نظریۀ آقای سروش می‌دهد.

سوال: دکتر سروش نظریه خود را ابطال ناپذیر نخوانده است و گفته است ممکن است نظریه من رد شود و یا باطل شود؟ نظر شما چیست؟

جواب: در مورد این نظریه نه تنها این نظریه را قبول نداریم، بلکه از ابتدا به باطل بودن آن اذعان داشته‌ایم. این نظریه از ریشه باطل است که رؤیای پیامبر ج وحی او باشد. اما پیش فرضِ ما این است، ما می‌گوییم که چرا پیرو «نبی» هستیم؟ برای چه مقصودی؟

ما اگر دقت کنیم می‌بینیم که در این عالم، حیواناتی هستند که به صورت غریزی هدایت شده‌اند، برای آن‌ها خوب و بد و یا حق و باطل مطرح نیست. مشغول خورد و خوراک، آمیزش، جنگ و سایر رفتارهای غریزی خود هستند. ولی در ما انسان‌ها خداوند یک قوّه ممیّزه ایجاد کرده است، در عالم انسانی حق و باطل مطرح می‌شود، ولی برای سایر حیوانات این مطالب مطرح نمی‌شود.

برای انسان‌ها تکلیف اهمیت دارد، مثلاً چرا این کار را انجام ندادیم؟ این امر ربطی به دین و مذهب خاصی ندارد.

برای ما پاداش و جزاء هست، حتی در مکتب‌های دنیایی و الحادی به کارهای خوب، جایزه و تشویق می‌دهند و به کارهای بد، توبیخ و زندان.

خداوند به سبب اعطای عقل، ما را موجودی مسئول آفریده است، ولی آیا خداوند به ما حق را معرفی نکرده است؟ و هر کسی می‌تواند حق باشد؟ به همین دلیل ما به دنبال پیام خداوند رفتیم؛ یعنی نبوّت. وقتی که ادعا داشته باشیم که پیامبر ج کسی است مثل همۀ مردم که شب خواب می‌بیند و خواب خود را برای مردم تعریف می‌کند. حجیّت نبی به زیر سؤال می‌رود، نبوّت نبی از بین می‌رود. ما به دنبال نبوّت پیامبر بودیم، به دنبال عصمت نبی بودیم.

وقتی که زیر بنای فکری ما رؤیا باشد، چه دلیلی دارد ما پیرو خواب‌های فردی در 1400 سال قبل باشیم؟ ما در این 1400 سال کلی پیشرفت داشته‌‌ایم و نیازی به پیروی از این خواب‌ها نیست. پس معلوم می‌شود در راهی که روشنفکران جدید مطرح کرده‌اند، اصلاً نبوت مطرح نیست.

ما می‌خواهیم به دنبال پیام خدا باشیم و از بد فاصله گرفته و به خوب برسیم، چون فقط در عالم انسانی است که خوب و بد، حق و باطل مطرح است؛ پس بر اساس این فلسفۀ شما، مسئله نبوّت مطرح نیست.

سوال: سروش می‌گوید که آیا پیشگویی‌های پیامبر شما همه صادق از آب در آمد که ما پیرو گفتارهای ایشان باشیم؟

جواب: بله، بروید قرآن را بخوانید سوره مکّی قمر را بخوانید سوره‌های دیگر را بخوانید. سوره فتح آیه یک:

﴿إِنَّا فَتَحۡنَا لَكَ فَتۡحٗا مُّبِينٗا١﴾ [الفتح: 1].

«به راستی ما برای تو (فتح و) پیروزی آشکاری مقرر کرده ایم».

یک سال قبل از فتح مکّه به پیروزی در مکّه اشاره کرده بود. و یا سوره روم:

﴿غُلِبَتِ ٱلرُّومُ٢ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ٣ فِي بِضۡعِ سِنِينَۗ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ وَيَوۡمَئِذٖ يَفۡرَحُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ٤﴾ [الروم: 2-4].

«رومیان مغلوب شدند. در نزدیکترین سرزمین، و آنها بعد از مغلوب شدنشان به زودی غالب خواهند شد. در (ظرف) چند سال؛ پیش از (این پیروزی) و بعد از این (پیروزی) فرمان از آن خداست، و در آن روز مؤمنان شادمان خواهند شد».

حتی محدثین اهل سنت[[12]](#footnote-12) روایت کرده‌اند: پیامبر ج در آخرین روزهای عمر خود، فاطمه ‘ را صدا زد و به او کلماتی گفت که فاطمه ‘ ناراحت شد و بعد کلماتی را گفت که او خوشحال شد. بعد از فاطمه ‘ پرسیدند که پیامبر ج به تو چه گفت؟ او گفت: پیامبر ج فرمود: من به زودی می‌میرم و تو اولین کسی از خاندان من خواهی بود که به من ملحق خواهد شد.

مثلاً در هنگام کندن خندق در جنگ احزاب، با اینکه مسلمانان فقط تعداد کمی را شامل شدند و در ترسِ از جنگ با همۀ مشرکین بودند و از گرسنگی به شکم خود سنگ بسته بودند، ولی پیامبر ج به آن‌ها قول فتح ایران و روم را داد[[13]](#footnote-13)؛ و اینطور هم شد.

از این موارد زیاد است، هم در قرآن هم در حدیث؛ اگر کسی حدیث را قبول نداشته باشد در قرآن این موارد زیاد دیده می‌شود. حتی در داستان هجرت پیامبر ج وقتی که پیامبر ج به ابوبکر س اعتماد داشت و او را انتخاب کرد، برای هجرت به داخل غار رفتند و اگر ابوبکر س مورد اعتماد نبود، به راحتی فریاد می‌زد که بیایید که پیامبر ج اینجاست؛ ولی مشرکین رد پای پیامبر ج را تعقیب کردند و تا دم غار رفتند، کافی بود کسی سرش را به داخل غار ببرد؛ در این هنگام پیامبر می‌فرماید:

﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: 40].

«اندوهگین مباش، یقیناً خدا با ماست».

این نشان می‌دهد که پیامبر ج مورد تائید الله بود و از نگهبانی خاص او برخوردار بود.

سوال: سروش می‌گوید: امّی‌بودن پیامبر **ج** را چکار می‌کنید؟ تحقیقات غربی‌ها نشان می‌دهد که امّی به معنی درس نخوانده نیست**[[14]](#footnote-14)** بلکه امّی به فردی گفته می‌شود که کتاب آسمانی ندارد؟

جواب: محمد ج که دارای کتاب آسمانی بود، خداوند در سوره بقره آیه 78، در مورد یهودیان که دارای کتاب آسمانی نیز بودند می‌گوید:

﴿وَمِنۡهُمۡ أُمِّيُّونَ لَا يَعۡلَمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّآ أَمَانِيَّ وَإِنۡ هُمۡ إِلَّا يَظُنُّونَ٧٨﴾ [البقرة: 78].

«و برخی از آنان بی‌سوادانی هستند که کتاب خدا (تورات) را جز یک مشت خیالات و آرزوها نمی‌دانند، و تنها به پندارهایشان دل بسته‌اند».

اگر امّی به معنی نداشتن کتاب آسمانی بود، چرا در قرآن در برابر یهود که دارای کتب آسمانی هستند، این استدلال به کار می‌رود؟

امّی به معنی منسوب به مادر است، همانطور که از شکم مادر به بیرون آمده است، درس نخوانده مانده است[[15]](#footnote-15).

اصلاً چه لزومی بر این بحث است، وقتی که قرآن صراحتاً می‌فرماید:

﴿وَمَا كُنتَ تَتۡلُواْ مِن قَبۡلِهِۦ مِن كِتَٰبٖ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَۖ إِذٗا لَّٱرۡتَابَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ٤٨﴾ [العنكبوت: 48].

«و تو (هرگز) پیش از این (قرآن) هیچ کتابی را نمی‌خواندی، و با (دست) راست خود چیزی نمی‌نوشتی، اگر چنین بود، باطل گرایان به شک (و تردید) می‌افتادند».

سوال: دکتر سروش در جواب می‌گوید درست است که پیامبر خواندن و نوشتن نمی‌دانست، ولی فرد دانایی که بود و دانش ربطی به خواندن و نوشتن ندارند و با همان دانش قرآن را ساخت.

جواب: اگر در معنی آیه 48 سوره عنکبوت دقت شود مشاهده می‌شود که آیه می‌گوید: «تو قبلاً کتابی نخوانده بودی و خطی ننوشته بودی وگرنه اهل باطل در تو شک می‌کردند» یعنی پیامبر ج معلوماتی به افراد ارائه می‌دهد که باید کتاب خوانده باشد و فقط از راه خواندن به دست می‌آید. پیامبر ج معلوماتی ارائه می‌دهد که حتماً باید خط نوشته باشد.

ما در مورد یوسف ÷ حرف می‌زنیم، در مورد نوح ÷ حرف‌ می‌زنیم و مطالبی را مثال می‌زنیم که در کتاب اهل کتاب موجود است[[16]](#footnote-16). این موارد از طریق آگاهی به دست نمی‌آید، بلکه فقط از راه کتاب خواندن حاصل می‌شود و این موارد را از احبار یهود و نصاری نشنیده است، چون در آن صورت تمام دشمنان در برابر او می‌ایستادند و می‌گفتند او شاگرد ما بود و در نزد ما درس می‌خواند و یا این موارد را از ما شنیده است.

ولی متوجه می‌شویم که این خداوند است که با وحی به پیامبر ج تدریس کرده است.

﴿نَحۡنُ نَقُصُّ عَلَيۡكَ أَحۡسَنَ ٱلۡقَصَصِ بِمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ وَإِن كُنتَ مِن قَبۡلِهِۦ لَمِنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ٣﴾ [يوسف: 3].

«(ای پیامبر!) ما بهترین داستان‌ها را با وحی‌کردن این قرآن بر تو بازگو می‌کنیم، و مسلماً تو پیش از آن از بی‌خبران بودی».

این مطالبی که در قرآن وجود دارد، بعضی از آن‌ها در کتب یهود و مسیحی وجود دارد و پیامبر ج بدون اطلاع از کتب آن‌ها و بدون مشورت با آن‌ها این موارد را بیان می‌کرد.

سوال: دکتر سروش می‌گوید: این قرآن شما دارای متشابهات و محکمات است و این به مانند یک خواب قابل تأویل است!

جواب: قرآن در کجا گفته است که متشابهات غیر قابل فهم است؟ به صورت رمز است؟ باید تأویل شود؟

متشابهات قرآنی نیز به مانند محکمات همه قابل فهم است و دارای تأویل است، لیکن تاویلی که قرآن می‌گوید، به غیر از آن تأویل اسماعیلیه، باطنیه و سایر غلات شیعه است.

تاویل قرآن یک امر خارجی، آمدنی است.

﴿يَوۡمَ يَأۡتِي تَأۡوِيلُهُۥ﴾ [الأعراف: 53].

«روزی که تاویلش فرا رسد».

معنا با الفاظ است، آمد و رفت ندارد. آیات متشابهات آیاتی است که تاویلش نیامده است، مثلاً سوره روم می‌گوید در کم‌تر از 10 سال دیگر رومی‌ها پیروز می‌شوند و تا این 10سال این آیه جز، متشابهات بود. و آیات مربوط به قیامت و حوادث محشر، دوزخ، بهشت و... جزئیاتش معلوم نیست؛ بلکه خداوند یک توصیف از آن داشته است که تا با آن روبرو نشویم، نمی‌دانیم که چگونه است. حتی خداوند علم به قرآن را جدایی از تأویل آورده است و می‌فرماید:

﴿بَلۡ كَذَّبُواْ بِمَا لَمۡ يُحِيطُواْ بِعِلۡمِهِۦ وَلَمَّا يَأۡتِهِمۡ تَأۡوِيلُهُۥ﴾ [يونس: 39].

«بلکه آنها چیزی را تکذیب کردند که به آن علم و احاطه نداشتند، و هنوز برای آنها مصداق (و حقیقت) آن نیامده است».

این‌ها تصور کرده‌اند متشابهات یعنی مواردی که هیچکس معنی آن را نمی‌داند و هرکس به هر طوری که بخواهد آن را تفسیر می‌کند، اصلاً چنین کتابی نمی‌تواند هدایت کننده باشد. بله در بسیاری از آیات اختلافاتی دارند ولی این اختلافات مربوط به مذاهب است نه قرآن، مثلاً کسی که معتزلی مذهب یا اشعری است، آیات را به نفع مذهب خود تأویل می‌کند یا مثلاً کسی که متصوفه[[17]](#footnote-17) است در مورد آیه: ﴿إِنَّا فَتَحۡنَا لَكَ فَتۡحٗا مُّبِينٗا١﴾ [الفتح: 1] می‌گوید: «ما قلب‌ها را برای تو فتح کردیم»، در حالی که این آیه مربوط به فتح مکّه است.

مثلاً کسی که اخباری است می‌گوید: [در قرآن] ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾، روایت است یعنی آل محمد[[18]](#footnote-18)، در حالی که در آیات متعدد بنی اسرائیل سرزنش و نصیحت می‌شوند!!

مشکل از برخی افراد است که نمی‌خواهند تسلیم حکم قرآن شوند و به هرگونه که موافق مذهب آنان باشد آنرا تأویل می‌کنند.

سؤال: دکتر سروش می‌گوید محمد اگر پیامبر است پس چرا از محیط خود تاثیر پذیرفته است، مثلاً اگر کسی به عایشه**ل** همسر او تهمت می‌زند، سوره نور نازل می‌شود؛ در اثر دعوای چند نفر سوره احزاب نازل می‌شود. این چه پیغمبری است که تحت تاثیر محیط بوده است؟

جواب: دکتر سروش می‌خواهد بگوید همانطور که تصریح کرده که «خدا محمد را خلق کرده، بقیه را خودش ساخته و ساخته محیط است». در دوران پیامبر ج حوادث بسیار زیادی رخ داد، ولی آیا همه آن‌ها در قرآن ذکر شده است؟ همه فرزندان پیامبر ج به غیر از فاطمه ‘ در دوران حیات پیامبر ج وفات کردند، ولی در هیچ جای قرآن خبری از وفات فرزندان او نیست.

قرآن حوادثی از زندگانی پیامبر ج را انتخاب کرده است و در خلال این حوادث، پیام خود را رسانده است. مثلاً به زن پیامبر ج تهمت زدند در زمینه این حادثه سوره نور نازل شده است، ولی آیا در سورۀ نور اسمی از عایشه ل موجود است؟ [آیا] اسم فردی که می‌گفتند با او رابطه دارد موجود است؟ نه.

﴿وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَأۡتُواْ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجۡلِدُوهُمۡ ثَمَٰنِينَ جَلۡدَةٗ وَلَا تَقۡبَلُواْ لَهُمۡ شَهَٰدَةً أَبَدٗاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ٤﴾[النور: 4].

«و کسانی که زنان پاکدامن را (به زنا) متهم می‌کنند، سپس چهار شاهد نمی‌آورند، پس آنها را هشتاد تازیانه بزنید، و هرگز شهادت‌شان را نپذیرید، و اینانند که فاسق‌اند».

آیه فقط مربوط به عایشه ل نیست، بلکه هرکس زن پاکدامنی را متهم به زنا کند، باید شلاق زده شود. باز در سوره نور ذکر شده است که اگر وارد خانه‌ای شدید، اجازه بگیرید[[19]](#footnote-19). در همان سوره ذکر می‌شود زنان باید حجاب داشته باشند[[20]](#footnote-20). پس راه‌های بدکاری همه بسته می‌شوند.

قرآن برای اینکه حادثه‌ها با وحی خداوند تناسب داشته باشند، از حوادث دوران نبی حادثه‌ای را انتخاب می‌کند و در تناسب با آن امور، احکام جاوید را بیان می‌کند؛ نه احکام خصوصی. در قرآن خبری از اسامی کفار، یا اصحاب نیست، حادثه‌ها را با تاریخش ذکر نمی‌کند، و یا مکان و زمانش را [معمولاً] ذکر نمی‌کند تا اینکه پیام کلی باشد، تا خطاب ﴿يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ﴾ [الأعراف: 26]، ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ [البقرة: 21] و ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ﴾ [البقرة: 104] تناسب پیدا کند.

شما[[21]](#footnote-21) چون در کتب‌ شأن نزول، آیاتی را دیده‌اید فکر کرده‌اید آن آیه مخصوص علی است، مخصوص عمر است، مخصوص ابوبکر ش است، در حالی که «المورد لا یخصص الوارد»[[22]](#footnote-22). این‌ها مصادیق هستند، مثلاً قرآن کریم از شجاعت تعریف می‌کند:

﴿ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ١٧٣﴾ [آل عمران: 173]

«کسانی که مردم به آنان گفتند: مردم (= مشرکان مکه) برای (جنگ با) شما گرد آمده‌اند، پس از آنها بترسید. (این سخن) بر ایمانشان افزوده و گفتند: خدا ما را بس است، و بهترین حامی است».

ممکن است در یکی از کتب گفته باشد این آیه در شأن علی س است، ولی این آیه مخصوص علی ابن ابی طالب س نیست، آیه جمع است. تا قیامت کسانی که شجاعانه در برابر دشمنان خدا پیکار می‌کنند، این آیه شامل ‌آن‌ها می‌شود.

قرآن فقط مختص یک زمان نیست!

پس پیامبر ج از محیط خود تأثیر نمی‌پذیرد، بلکه بر محیط پیرامون خود تأثیر می‌گذارد. شما محمد ج را از تاریخ عرب حذف کنید، به غیر از یک مشت دختر زنده به گور کن، بت‌پرست رباخوار نبودند و چندین قرن هم قبل از محمد ج بدین شکل بودند و هیچ فرقی در حال آن‌ها ظاهر نشد؛ بلکه این پیامبر ج بود که این ملّت را زنده کرد و تغییر داد و به واسطۀ این ملّت، دنیا تغییر کرد و نیمی از جهان را بعداً گرفتند.

سوال: دکتر سروش می‌گوید اهمیت نظریه رویای رسولانه در این است که قضیه جبر و تفویض**[[23]](#footnote-23)** را حل می‌کند؟

جواب: قرآن به عنوان یک کتاب آسمانی به هیچ وجه نمی‌تواند با جبر، جبر مطلق همراه باشد. [قرآن] به شما می‌گوید صادق باشید، روزه بگرید، نماز بخوانید، ایثار کنید، انفاق کنید و جهاد کنید و...

ولی مجبور هستی که انجام ندهی، به کسی که خدا از او نخواسته است این کارها را انجام دهد خداوند بر او تکالیف فرض می‌کند آیا این خردمندانه است؟ آیا دین می‌تواند مخاطبانش یک عده افراد جبری (مجبور به انجام کار) باشند؟! بلکه بالعکس قرآن می‌گوید در هر جا جبر باشد مسئولیت از بین خواهد رفت. خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿مَن كَفَرَ بِٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِهِۦٓ إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ [النحل: 106].

«کسی که بعد از ایمانش به خدا کافر شود (بازخواست می‌شود) مگر کسی که به زور (به کفر) واداشته شود؛ درحالی که قلبش به ایمان آرام باشد».

عمار یاسر ب را در زیر شکنجه قرار دادند به او گفتند بگو: «کَفَرتُ بدین محمد» و عمار س گفت: : «کفرتُ بدین محمد»، بعد از آن اشک‌ریزان به نزد پیامبر ج آمد و عرض کرد: من این جمله (کفرتُ بدین محمد) را گفتم. پیامبر ج فرمود: قلبت چگونه بود؟ عرض کرد: «مطمئناً بالإیمان»، [خداوند در] قرآن می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾، یعنی: «مگر آن کس که مجبور شده و[لی] قلبش به ایمان اطمینان دارد»[[24]](#footnote-24). البته آیه خطاب کلی است چه عمار یاسر ب باشد و یا هرکس که باشد.

[خداوند در] قرآن می‌فرماید: کسانی که در دم مرگ می‌گویند:

﴿إِنِّي تُبۡتُ ٱلۡـَٰٔنَ﴾ [النساء: 18] «اکنون توبه کردم».

از آن‌ها قبول نمی‌شود، چون مجبور هستند.

﴿وَلَيۡسَتِ ٱلتَّوۡبَةُ لِلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ حَتَّىٰٓ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ إِنِّي تُبۡتُ ٱلۡـَٰٔنَ﴾ [النساء: 18].

«و برای کسانی که کارهای بد مرتکب می‌شوند، تا وقتی که مرگ یکی از ایشان فرا رسد؛ می‌گوید: اکنون توبه کردم».

بنابراین خدا از آن‌ها قبول نمی‌کند، چون آن موقع مجبور هستند و مرگ را می‌‌بینند. طبق این کتاب (قرآن) هرجا جبر باشد، تکلیفی نیست؛ ولی این کتاب با «تقدیر» سازگار است؛

﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا٢﴾ [الفرقان: 2].

«و همه چیز را آفرید، پس اندازه هر چیز چنان که می‌باید؛ معین کرده است».

تقدیر، یعنی: اندازه‌گیری، طرح ریزی. خداوند ما و شما را در طرح‌های خود می‌اندازد و می‌گوید: انتخاب کن. طرح‌های انتخابی در اختیار ما نیست؛ گاهی حوادثی برای ما پیش می‌آید که در اختیار ما نیست؛ به عنوان مثال یوسف ÷ به چاه انداخته می‌شود ولی این عمل در اختیار خود او نبود و بر او نیز هیچ تکلیفی نیست. آنجا که جبر است، تکلیفی نیست، وقتی به شخص مصری به بردگی فروخته می‌شود نیز به اختیار خود نبوده، امّا وقتی که در خانوادۀ عزیز مصر رشد می‌کند و زن خانه به او طمع می‌کند در آنجا تکلیف دارد و می‌گوید:

﴿قَالَ مَعَاذَ ٱللَّهِ أَن نَّأۡخُذَ إِلَّا مَن وَجَدۡنَا مَتَٰعَنَا عِندَهُۥٓ إِنَّآ إِذٗا لَّظَٰلِمُونَ٧٩﴾﴾ [يوسف: 23].

«گفت: به خدا پناه می‌برم! بی‌گمان او (عزیز مصر) سرور من است، جایگاه مرا گرامی داشته است (پس چگونه به او خیانت کنم؟!) مسلماً ستمکاران رستگار نمی‌شوند».

در هیچ شریعتی که مردم را مکلف می‌کند، نمی‌تواند بگوید تو مکلف هستی و مجبور نیز هستی که آن را انجام دهی و یا ندهی؟[[25]](#footnote-25)

در قرآن هیچگاه کلمه «جبر» برای بندگان خدا نیامده است، بلکه «اکراه» ذکر شده است و فرموده است:

﴿أَفَأَنتَ تُكۡرِهُ ٱلنَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ﴾ [يونس: 99].

«آیا تو می‌خواهی مردم را مجبور کنی تا که ایمان بیاورند».

﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ﴾ [البقرة: 256].

«در (قبول) دین هیچ اجباری نیست، به راستی که راه راست (و هدایت) از راه انحراف (و گمراهی) روشن شده است».

﴿إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ [النحل: 106].

«مگر کسی که به زور (به کفر) واداشته شود درحالی که قلبش به ایمان آرام باشد».

هر کسی که به جبر بیافتد و کاری [خلاف شرع] مرتکب شود، گناه نکرده است. اگر کسی مجبو شود در بیابان گوشت مُردار بخورد، گناهی انجام نداده است. [اگر کسی مجبور شود روزه خواری کند – به مانند روزه شکنی عمدی مردم مسلمان چین – روزه او شکسته نمی‌شود، اگر کسی مجبور شود کفرگویی کند، کافر نمی‌شود مادامی که قلباً ایمان دارد].

**سوال:** مگر محمد ذوب در خدا نشده بود؟ پس چه نیازی به وحی بود، همه حرف‌های او حرف خدا محسوب می‌شد.

**جواب:** این اصلاً صحیح نیست بلکه از اعتقادات متصوفه است.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَ﴾ [التحريم: 1].

« ای پیامبر! چرا چیزی را که الله بر تو حلال کرده است (بر خود) حرام می‌کنی».

اگر همۀ رفتار پیامبر ج براساس حکم خداوند بود و همۀ گفتار پیامبر ج گفتار خدا بود، چه نیازی به این توبیخ بود؟

ولی کسانی که خواهان حق نیستند، این موارد را تأویل می‌کنند و سر از عرفان ابن عربی در می‌آوردند و سعی دارند از این طریق مشکلات خود را حل کنند؛ ولی چنین چیزی شدنی نیست، بلکه باید تسلیم کتاب خدا شد، تسلیمِ ﴿مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ﴾ شد.

پیامبر ج مطیع خداوند است، ولی از غفلت و سهو خالی نیست. هنوز بشر است، دچار اشتباه می‌شود[[26]](#footnote-26) مگر آنجایی که بر او وحی نازل شود و ایشان را آگاه کند[[27]](#footnote-27).

سوال: تمدن جدید انسان را به آسمان‌ها برده است ولی آیا کتاب آسمانی شما به چنین چیزی اشاره‌ای کرده است؟

جواب: قضیه به این مهمی، بله، اشاره این است که ای انسان روی زمین تو از قبضه‌ی قدرت خدا خارج نیستی، امکان رفتن انسان به آسمان را خدا بیان کرده است[[28]](#footnote-28). آیه 22 سوره عنکبوت، می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَنتُم بِمُعۡجِزِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِۖ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٖ٢٢﴾ [العنكبوت: 22]

«و شما هرگز نمی‌توانید ما را در زمین و نه در آسمان به ستوه آورید (و از عقوبت ما فرار کنید) و برای شما جز خدا هیچ کارساز و یاوری نیست».

در اینجا خداوند امکان رفتن انسان به آسمان را اشاره کرده است. [هرچند قرآن کتاب هدایت و برنامه زندگی است و گاهی برای تفهیم و بیان این برنامه به برخی از علوم طبیعی نیز اشاراتی کرده است لذا نباید قرآن را یک کتاب فیزیک، یا شیمی و یا جغرافیا فرض گرفت؛ بلکه قرآن برای هدایت و اصلاح بشریت است].

آدرس‌های الکترونیکی گروه تحقیقاتی رد شبهات ملحدین

وب سایت رد شبهات ملحدین: No- Athesm.com

کانال تلگرام رد شبهات محلدین: https://telegram.me/no\_atheism

صفحه فیسبوک رد شبهات ملحدین: facebook.com/islamway1434

کانال آپارات رد شبهات ملحدین: aparat.com/asteira

1. - سنن ابن ماجه 1/81 ج224؛ مسند أبی یعلی الموصلی 7/96 ح4035، حدیث صحیح است لیکن بدون کلمه «ومسلمة» در منابع مذکور آمده است: «بر هر مرد [و زن] مسلمانی طلبِ علم واجب است»-م [↑](#footnote-ref-1)
2. - اصل فرموده استاد طباطبایی چنین است: «پیامبر ج تک به تک اصحاب را خودش رهبری کرد و وقتی که از دنیا رفت یک جامعه متمدن ساخت و خود معلم، قاضی و امام جماعت مردم بود و دارای چند زن بود که به مسائل آن‌ها نیز رسیدگی می‌کرد، ولی آیا یک فرد بیمارگونه که هیچ، حتی یک فرد سالم می‌تواند چنین کار بزرگی را انجام دهد؟ آیا یک فرد بیمارگونه می‌تواند تاثیر گذارترین شخصیت کل تاریخ باشد؟ آیا یک فرد بیمار روانی می‌تواند به درجه‌ای از محبوبیت برسد که هنوز هم میلیون‌ها انسان که حتی او را ندیده‌اند به دستورات او احترام بگذارند و در گرما و سرما پیرو دستورات او باشند؟»-م [↑](#footnote-ref-2)
3. - در قرآن، 15 بار این کلمه آمده است: ﴿يَسۡ‍َٔلُونَكَ﴾، یعنی «از تو (ای محمد) سؤال می‌کنند»-م. [↑](#footnote-ref-3)
4. - بقره/217. [↑](#footnote-ref-4)
5. - بقره/215. [↑](#footnote-ref-5)
6. - بقره/222. [↑](#footnote-ref-6)
7. - صحیح البخاری 1/7ج3، باب «كَيْفَ كَانَ بَدْءُ الوَحْيِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟»: «عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ المُؤْمِنِينَ أَنَّهَا قَالَتْ: أَوَّلُ مَا بُدِئَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الوَحْيِ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ فِي النَّوْمِ، فَكَانَ لاَ يَرَى رُؤْيَا إِلَّا جَاءَتْ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ...»؛ اصل حدیث طولانی است و استاد طباطبایی بخش اول عربی حدیث را نقل کرد و بخش دوم آن را مضموناً ترجمه فارسی آن راه بیان کرد.-م [↑](#footnote-ref-7)
8. - برخی از این آیاتِ قرآن کریم را تبرکاً بیان کردیم وگرنه استاد طباطبایی به ذکر چند آیه اکتفا نمودند.-م [↑](#footnote-ref-8)
9. - صحیح البخاری 1/6 ح2: «أَنَّ الحَارِثَ بْنَ هِشَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ يَأْتِيكَ الوَحْيُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَحْيَانًا يَأْتِينِي مِثْلَ صَلْصَلَةِ الجَرَسِ، وَهُوَ أَشَدُّهُ عَلَيَّ، فَيُفْصَمُ عَنِّي وَقَدْ وَعَيْتُ عَنْهُ مَا قَالَ، وَأَحْيَانًا يَتَمَثَّلُ لِيَ المَلَكُ رَجُلًا فَيُكَلِّمُنِي فَأَعِي مَا يَقُولُ». -م

و همچنان خداوند متعال در آخر سورۀ شوری به انواع وحی که بر پیامبران ﻹ نازل می‌شده، اشاره کرده است؛ همانطوری که می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ ٱللَّهُ إِلَّا وَحۡيًا أَوۡ مِن وَرَآيِٕ حِجَابٍ أَوۡ يُرۡسِلَ رَسُولٗا فَيُوحِيَ بِإِذۡنِهِۦ مَا يَشَآءُۚ إِنَّهُۥ عَلِيٌّ حَكِيمٞ٥١﴾ [الشورى: 51] «و برای هیچ بشری (ممکن) نیست که الله با او سخن بگوید، مگر با وحی یا از پس پرده یا رسولی بفرستد که به فرمان او (= الله) آنچه را بخواهد (به او) وحی کند، بی‌گمان او بلند مرتبۀ حکیم است».

این آیه کریمه، به سه نوع وحی اشاره می‌کند:

1- افکندن مفاهیم وحی در ذهن پیغمبر و یا دمیدن آن مفاهیم در قلب او.

2- سخن‌گفتن با پیامبر از پشت پرده‌ای، چنانکه خداوند حضرت موسی را از پس آن درخت ندا درمی‌داد و آن حضرت ندای خداوند را می‌شنید.

3- همان وحیی که وقتی به طور مطلق «وحی» گفته می‌شود، ذهن انسان‌هایی که با ادیان آسمانی سر و کار دارند، متوجه آن می‌شود و عبارتست از این که فرشتۀ وحی از جانب خداوند بر پیغمبر نازل بشود و پیام خداوند را به او برساند؛ خواه فرشتۀ وحی به صورت مردی نزد پیغمبر آمده باشد یا با چهرۀ اصلی خودش. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-9)
10. - آقای سروش بر آیه ششم سوره التکویر، ﴿وَإِذَا ٱلۡبِحَارُ سُجِّرَتۡ٦﴾ اعتراض نموده و آن را پارادوكس خوانده است.

جناب گلبدین حکمتیار، در پاسخ به این اعتراض سروش بر قرآن کریم، مطلبی نوشته که با اندک تصرف در ذیل بیان می‌گردد:

«سروش معنى دقيق اين آيه ﴿وَإِذَا ٱلۡبِحَارُ سُجِّرَتۡ٦﴾ [التكوير: 6] را درست درك نكرده، در پى مفسرانى رفته است كه تعبير و تفسير شان از اين آيه كاملاً نادرست است. مى‌پرسم: چرا تسجير را به معنى پر شدن و لبريز شدن نه گرفته اید؟! در حالى كه معنى اصلى آن همين است، معناى لغوى تسجير (سجرت) ميان تمامى تبارهاى عرب پر شدن است نه سوختن، هر كى آن را به معنى سوختن گرفته اشتباه كرده، تعبيرش هم از ناحيه لغوى نادرست است و هم مخالف و مغاير تعبير و تفسيرى كه قرآن خود و در آيه ديگرش از اين آيه دارد، قرآن در آيه (6) سوره التكوير مى‌فرمايد: ﴿وَإِذَا ٱلۡبِحَارُ سُجِّرَتۡ٦﴾ و متعاقب آن در سوره بعدى؛ در آيه 3 سوره الانفطار مى‌فرمايد: ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ٣﴾، در هردو آيه، واژہ‌هاى سجرت و فجرت هممعنى او هممفهوم اند، اولى به معنى پر شدن و دومى به معنى جارى شدن است، يعنى بحرها از آب به حدى پر و لبريز مى‌شوند كه آبش به سوى سواحل و خشكى هاى زمين جارى مى‌شود.

"تسجير" را عده‌اى از مترجمين به معنى افروخته شدن و شعله ور شدن گرفته اند، نه به دليل اين كه معنى اصلى اش سوختن است، بلکه براى آن كه پر شدن و لبريز شدن بحرها براى شان قابل فهم نبود، براى رفع اشكال ذهنى خود روش سروش را در پيش گرفته اند، و جامه‌اى بر تن اين واژہ پوشانده اند كه نه تنها با آن نمى‌سزد و نمى‌زيبد بلكه از آن موردى براى اعتراض افرادى چون سروش ساخته اند. بنابر ترجمه و تعبير آنان، آيه مذكور اين مفهوم را افاده مى‌كند: در روز قيامت بحرها افروخته مى‌شوند. و هواداران امروزى شان براى توجيه آن مى‌گويند: آب از دو عنصر هايدروجن و آكسيجن تركيب شده كه هايدروجن ماده قابل سوخت و آكسيجن ماده ممد سوخت است، اگر آكسيجن نباشد عمليه سوخت صورت نمى‌گيرد، هر ماده‌اى در اثناى سوختن به آكسيجن ضرورت دارد. در درجات بالايى حرارت همين آب كه وسيله اطفاى آتش است، خود به ماده سوخت تبديل مى‌شود و مى‌سوزد. اين مفسرين معتقد اند كه اشاره به اين حقيقت علمى يكى ديگر از اعجازهاى علمى قرآن است، انسان فقط در قرن بيست توانست به اين حقيقت پى ببرد كه آب اين ماده اطفاى آتش خودش ماده سوخت است. امروز مى‌دانيم كه نه تنها آب بلكه هر عنصر و ماده اين عالم؛ از خاك تا سنگ، از بته نازك تا فولاد سخت، هيچ چيزى در زمين ما وجود ندارد كه قابل سوخت نباشد. به جناب سروش مى‌گويم: چرا در قطار اين نو انديشان قرار نگرفته و تعبير شان را نپذيرفته اید؟!! به جناب سروش اين ياددهانى را نيز غير مفيد نمى‌يابم كه عرض كنم: در كشورى كه از سالها به اين سو متوطنى؛ بريتانيا؛ همين اكنون پروژہ‌اى روى دست است كه مى‌خواهند آب را جانشين نفت بسازند، چون ماده سوخت، تجربه موفق و دست آورد محققان چشمگير است، اما كمى پرهزينه، و اگر آن را خودستايى تلقى نكنى؛ من بارها و قبل از شنيدن خبر اين پروژہ متوجه شده ام كه وقتى مى‌ديدم بخار آب از ميان شعله آتش مى‌گذشت به شدت شعله‌هايش مى‌افزود، برداشتم اين بود كه مى‌توان از آب ماده سوخت ساخت.

عده‌اى ديگر معنى اصلى تسجير را برگزيده‌اند و گفته اند: زمانى پيش خواهد آمد كه بحرها پر از آب مى‌شوند، به سوى خشكى‌هاى زمين جارى گرديده؛ تمامى زمين غرق آب مى‌شود. مى‌دانيم كه خداى حكيم نظام آبى زمين را به نحوى تنظيم كرده كه مقدارى از آب در بحرها؛ مقدارى به شكل برف و يخ در سلسله جبال مرتفع و قطب شمال و جنوب و مناطق سرد سير زمين و دور از تابش اشعه آفتاب ذخيره مى‌شود، مقدارى ديگر بشكل ابرهاى ضخيم در گستره فضاى زمين ما در گردش است، مقدارى هم در زير زمين قرار گرفته و مقدارى در روى زمين جريان دارد. اگر اين نظام متلاشى شود، ابرها ببارند و همه آب شانرا بر زمين فروريزند، برف كوه‌ها و يخ‌هاى منجمد مناطق سردسير ذوب شوند و بسوى بحرها سرازير شوند، تمامى زمين در آب غرق مى‌شود.

در سوره انفطار نيز مشاهده مى‌كنيد كه در باره اين حالت بحرها مى‌فرمايد: ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ٣﴾: «و آنگاه كه بحرها روان شوند». هردو آيه روان شدن و لبريز شدن بحرها و سرازير شدن آب آن بسوى خشكى هاى زمين را افاده مى‌كنند. سوختن آب و جارى شدن بحرها (دریاها)، هيچ يكى از اين دو مطلب در 14 قرن قبل براى انسان آن وقت قابل فهم نبود.

شايد خيلى از معاندين لجوج و جاهل بر اين حرف پيامبر ÷ لبخند تمسخرآميز زده باشند كه بحرها جارى خواهند شد!! و خيلى ديگر نيز چون سروش آن را پارادوكس خوانده باشند، در حاليكه عادتاً آب از روى زمين و بلنديهايش بسوى بحرها جارى مى‌شود! و يا اينكه بحرها برافروخته خواهند شد در حاليكه آنها آب را براى اطفاى آتش و جلوگيرى از احتراق سائر مواد بكار مى‌برند. امروز اين حقائق براى انسان مكشوف شده و به كنه اين آيات پى برده، پس بگوييد: پيامبر ÷ چگونه اين حقائق ژرف و عميق علمى را در آن شرائط عقب ماندگى علمى انسان درك كرد؟!

از جناب سروش مى‌پرسم: آيا فهميدید كه اين آيه نه تنها به زعم شما يك پارادوكس نيست؛ بلكه اعجاز بزرگ علمى است، اين را پيامبر ÷ در رؤيايش نه بلكه با وحى از سوى خداى عالم الغيب و الشهاده درك كرده است. (برگرفته از کتاب سروش، از اسلام‌گرایی تا اسلام ستیزی، نوشته‌ای گلبدین حکمتیار. مُصحح) [↑](#footnote-ref-10)
11. - این سخن دکتر سروش، صرف نظر از اینکه قرآن وحی باشد و یا رؤیا – البته به زعم آقای سروش-، نوعی توهین به پیامبر اسلام ج است؛ چرا که قائل به تناقض در رؤیاهای آن حضرت به این معنی است که ایشان خواب‌های پریشان و متناقضی را دیده‌اند. معاذ الله -م [↑](#footnote-ref-11)
12. - مثلاً رک: صحیح البخاری 6/10 ح4433؛ صحیح مسلم 4/1904 ح2450.م [↑](#footnote-ref-12)
13. - الکافی للکلینی 8/216 ح264؛ همچنین بنگرید به: السیرة النبویة لابن هشام 2/222؛ دلائل النبوة للبیهقی 3/435.م [↑](#footnote-ref-13)
14. - این ادعای آقای سروش، صحیح نیست، ممکن است برخی از مستشرقین متعصب چنین دیدگاهی داشته باشند، لیکن اینکه بپذیریم همۀ آن‌ها چنین دیدگاهی داشته‌اند صحیح نمی‌باشد، به طور نمونه، خانم کارن آرمسترانگ، در کتاب «محمد، زندگی‌نامه پیامبر اسلام» (ص 71) می‌نویسد: «هیچ سند تاریخی دقیقی از اینکه محمد می‌توانسته است بنویسد و بخواند، وجود ندارد. تاریخ گویای این مسأله است که او هرگاه می‌خواست نامه‌ای بنویسد، آن را برای علی بازگو می‌کرده است و او می‌نوشته است». ویل دورانت در «تاریخ تمدن» (4/207)، می‌گوید: «ظاهراً هیچکس در این فکر نبود که وی (محمد) را خواندن و نوشتن بیاموزد. در آن موقع هنر خواندن و نوشتن از نظر اعراب اهمیتی نداشت؛ به همین جهت، در قبیلۀ قریش بیش از هفده تن خواندن و نوشتن نمی‌دانستند. معلوم نیست که محمد ج شخصاً چیزی نوشته باشد؛ پس از نیل به مقام پیامبری، کاتب مخصوص داشت»، همچنین برای اطلاع بیشتر بنگرید به: (عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، جان دوین پورت، صص 17-18)-م [↑](#footnote-ref-14)
15. - غریب الحدیث لابن قیبه 1/384؛ معانی القرآن وإعرابه للزجاج 1/159؛ لسان العرب لابن منظور 12/34.م [↑](#footnote-ref-15)
16. - البته در قرآن موارد بسیاری است که در کتاب‌های یهودیان و مسیحیان وجود ندارد. و در برخی موارد نیز به «تصحیح مفاهیم» پرداخته است به طور مثال: 1- در داستان هابیل و قابیل در تورات خبری از کلاغی که زمین را بکند تا به قابیل طریقه دفن کردن برادرش را یاد دهد نیست، ولی در قرآن این مورد ذکر شده است. 2- در تورات تحریف شده ذکر شده است که نوح ÷ شراب خورد و مست شد در حالی که خبری از این مورد در قرآن نیست. 3- در تورات تحریف شده ذکر شده است که لوط ÷ با دخترانش در حالت مستی زنا کرد و در قرآن خبری از این افتراء نیست. 4- در تورات تحریف شده ذکر شده است که موسی ÷ عصای خود را به طرف آسمان گرفت و آب دریا دو تکه شد، ولی در قرآن ذکر شده است که موسی ÷ عصای خود را به آب کوبید و آب دو تکه شد. 5- در تورات تحریف شده گفته شده که خدا بعد از آفرینش زمین خسته شد ولی در قرآن صراحتاً ذکر شده است که: ﴿لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞ﴾ [البقرة: 255]. «نه چرت او را فرا گیرد و نه خواب». [↑](#footnote-ref-16)
17. - لفظی که استاد طباطبایی به کار بردند، «صوفی» است لیکن ما فقط «متصوفه» را به کار بردیم چرا که میان این دو تفاوت وجود دارد. متصوفه به کسی گفته می‌شود که خود را به صوفی‌گری زده است و اصح این است که در اینجا گفته شود متصوفه، البته در اینجا که استاد طباطبایی استناد به تأویلات صوفی‌گرانه کرده غالباً این تأویلات نزد این قوم، به «اشارات» تعبیر می‌شود.م [↑](#footnote-ref-17)
18. - طبق دیدگاه اخباریون، اسرائیل یعنی عبدالله و اسم پدر محمد، عبدالله بوده است و بنی اسرائیل یعنی فرزندان عبدالله که شامل آل محمد می‌شوند! [↑](#footnote-ref-18)
19. - نور/27. [↑](#footnote-ref-19)
20. - نور 31. [↑](#footnote-ref-20)
21. - در اینجا مقصود استاد طباطبایی، دکتر سروش و همفکرانش است-م [↑](#footnote-ref-21)
22. - قاعده‌ی «المورد لا یخصص الوارد» و یا «العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب»، مدلول این است هرگاه لفظ عامی بر سبب خاصی وارد شود، آن همچنان حمل بر لفظ عموم می‌شود.-م [↑](#footnote-ref-22)
23. - جبر و تفویض یعنی اینکه در بعضی نقاط قرآن عده‌ای را مجبور و در برخی نقاط دیگر عده‌ای در انجام امور مختار هستند. [↑](#footnote-ref-23)
24. - جامع البیان فی تأویل القرآن لابن جریر 17/304؛ معالم التنزیل فی تفسیر القرآن للبغوی 3/98؛ تفسیر القرآن العظیم لابن کثیر 4/605-م [↑](#footnote-ref-24)
25. - اسناد طباطبایی می‌فرماید: «جناب ابن عربی طائی اندلسی عارف، اشتباه فرمودند که این آیه را گفته ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ﴾ [الإسراء: 23]. یعنی: «و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید». [جناب ابن عربی] می‌گوید: «حکم قطعی خدا این است که باید همه او را عبادت کنند». از نظر ابن عربی «بت‌پرستان دارند خدا را عبادت می‌کنند»، این قضای تشریعی است نه قضای تکوینی. این می‌گوید خداوند اینگونه حکم کرده جز او را عبادت نکنید. ابن عربی در «فصوص الحکم» آیه را به معنی قضای تکوینی معنی کرده است. بهترین دلیل (جواب) را علی بن ابی طالب بیان کرده است – در نهج البلاغه و در تاریخ نقل شده – که شخصی از او پرسید ما در جنگِ با معاویه می‌رویم و این همه سختی‌ها را تحمل می‌کنیم آیا این به قضا و قدر الهی است؟ علی گفت: بله، پرسید: پس ما مجبور هستیم پس این زحمت‌ها فایده‌اش چیست؟ علی فرمود: تو خیال می‌کنی این قضای قطعی است این حکم خدا است، و خداوند ما را مجبور نکرده است». [↑](#footnote-ref-25)
26. - نزد اهل سنت، پیامبر اسلام ج در سه مورد (دریافت، نگهداری و ابلاغ وحی) معصوم می‌باشد و علاوه بر آن از اشتباه عمدی! و نقص عقل [و از ارتکاب گناهان کبیره و امور خلاف مروت] نیز معصوم است. [و در مورد عصمت پیامبر ج و دیگر پیامبران از گناهان صغیره اختلاف نظر دارند و صحیح این است که گناهان صغیره از پیامبر سر می‌زند اما به دلائل زیادی بر آن گناهان ثابت نمی‌مانند]. بنگرید به «آیات عتاب المصطفی ج فی ضوه العصمة والاجتهاد، تألیف عوید بن عیّاد بن عاید المطرَفی)-م

قاضی عیاض، یکی از علمای بزرگ اهل سنت می‌گوید: مسلمانان اجماع نموده‌اند، پیامبران از فواحش و گناهان کبیره‌ای که باعث هلاکت می‌شوند معصوم‌اند. و همچنین هیچ اختلافی نیست در اینکه پیامبران از کتمان رسالت و کوتاهی در تبلیغ معصوم‌اند. اما گروهی از سلف و غیر سلف سرزدن گناهان صغیره را از انبیاء جائز دانسته‌اند و گروهی دیگر از محققین و متکلمین معتقد به عصمت انبیاء از گناهان صغیره هستند همانطوری‌که از گناهان کبیره معصومند. و بعضی از ائمۀ ما می‌گویند: بنابر هر دو قول، در این اختلافی نیست که آن‌ها از تکرار و کثرت گناهان صغیره معصومند و همچنین از انجام صغیره‌ای که حشمت آن‌ها را از بین ببرد و مروت آن‌ها را ساقط نماید و باعث تحقیر شود معصومند. این‌ها مسائلی هستند که انبیاء از آن‌ها معصومند و بر این مطلب اجماع شده است. [مختصر از کتاب الشفاء: 2|784.] (مُصحح) [↑](#footnote-ref-26)
27. - استاد طباطبایی می‌فرماید: در ﴿إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ﴾ [إبراهيم: 11] به اقتضای بشر بودن – اشتباه وجود دارد؛ مگر آنجا که ﴿يُوحَىٰٓ إِلَيَّ﴾ باشد که در آن اشتباهی نیست». [↑](#footnote-ref-27)
28. - در دوران قدیم اعتقاد بود که اگر فردی پرواز کند، از اختیار خداوند خارج می‌شود.م [↑](#footnote-ref-28)